

برای جهت دادن جریان ترجمه در مسیر پیشرفت فرهنگی و تمدنی ایران اسلامی، باید طرح کلی پیوستاری بودن موضوعات و مسائل ترجمه را در نظر بگیریم و بنابر آگاهی نسبت به طرح کلی سخن بگوییم

زوم



چرا ترجمه؟

چه چیز را چه زمانی و چگونه ترجمه کنیم؟

در بخش اول این سلسله یادداشت‌ها درباره ترجمه، گفتیم بحث‌ها را در چهار سرفصل بیان می‌کنیم؛ اول قدرت ترجمه و حضور آن در ساختار قدرت، دوم مسائل مربوط به ترجمه به صورت نظام‌مند، سوم نگاهی تاریخی، آماری به بحث ترجمه می‌اندازیم و تحلیل‌ها، نکته‌ها و اشاره‌هایی در این زمینه و در پایان به عرصه سیاست‌پژوهی و نکات سیاست‌گذاری خواهیم پرداخت. این سلسله یادداشت‌ها به گونه‌ای تنظیم شده‌اند که هر یک به صورت مستقل نیز قابل استفاده باشند، هر چند دنبال کردن مسلسل آنها درک بهتری از هر قسمت به دست خواهد داد. پایان‌بندی یادداشت اول با این پرسش خاتمه یافت: «اگر در کنار ترجمه، یک جامعه دارای جریان نقد ترجمه و تفسیر متن‌ها نباشد، چگونه می‌توان از کمین راهزنان ترجمه‌های بد گریخت؟»

آسیب‌ها و با نگاه تمدنی به سیاست‌پژوهی و سیاست‌گذاری در این عرصه اندیشید. از طرفی برای رشد علمی و تمدنی و سهم شدن در قدرت جهانی نیازمند علم هستیم، نه فقط علوم تجربی، بلکه ساحت‌های مختلف علم، از طرفی برای انتقال صحیح این علوم باید مترجمانی قوی داشته باشیم، البته در باب تعامل علمی و نسبت آن با ترجمه در یادداشت‌های بعدی نکاتی بیان خواهیم کرد؛ از طرفی برای انتقال سریع اخبار رسانه‌ای باید چاره‌جویی کرد و همچنین به مسأله مهاجرت توجه ویژه داشت و این توجه یعنی نگاه راهبردی داشتن به مسأله ترجمه در زمان پیش‌رو. برای ورود به لایه راهبردی بحث که متناظر با یکی از مسائل بسیار مهم در مطالعات ترجمه نیز هست و بد نیست به مرور در یادداشت‌های بعدی نگاهی آماری، تاریخی نیز به آن داشته باشیم، تحلیل این پرسش است که:

«چه چیز را، چگونه و در چه زمانی ترجمه کنیم؟ (یا ترجمه کردند؟ یا ترجمه شد؟)»

حکایت کنت دوگوبینو، نماینده یا سفیر فرانسه در زمان قاجار در ایران را بیشتر ما شنیده‌ایم و توصیه او در یکی از نامه‌ها یا گزارش‌هایی که به دولت فرانسه در آن زمان داشت، توصیه‌ای که بنابر قرائن نامه، لحن و... کاملاً با نگاه راهبردی و سیاست‌گذاری بیان شده است، اینکه برای مقابله از یک جهت و سلطه از جهت دیگر و انحراف فلسفه اسلامی از جهت سوم باید به جای ترجمه آثار هگل، آثار دکارت به فارسی ترجمه، نشر و ترویج شود. پرداختن به این گزارش کوتاه ولی بسیار مهم، توانایی فهم اهمیت و اثرگذاری ترجمه را برای ما تا اندازه‌ای روشن خواهد کرد. دوگوبینو در آن زمان بخوبی متفطن به این نکته است که مفاهیم فلسفه هگل، اگر با فلسفه اسلامی و به طور خاص صدراپی پیوند برقرار کند می‌تواند در لایه‌های فرهنگی، سبب زایش نوعی نگاه تمدنی یا غرب جدید شود. این نماینده فرانسوی از طرفی بخوبی دریافته است که فلسفه صدراپی توانایی امتداد یافتن انضمامی، تمدنی را دارد و باید با آن مقابله شود و برای این مقابله فلسفه دکارت را مؤثر می‌داند، شاید بی‌جهت نیست که برگردان رساله در روش دکارت، جزو چند اثر اول فلسفی غرب در دوره جدید به فارسی است. این نکته را بگذاریم در کنار تحلیل برخی اندیشمندان تیزبین که جریان مشروطه و چگونگی مواجهه تمدنی ایران اسلامی و غرب را در دوره مشروطه از نظر بنیان‌های فلسفی در نسبت مستقیم با فلسفه صدراپی می‌دانند و حتی این نسبت را تا انقلاب اسلامی امتداد می‌دهند، بنابراین عمق راهبردی اثر فلسفه در یک تمدن و مقابله با آن در این گزارش مشهود است.

اما لازم است در پایان یادداشت دوم نکاتی تذکر داده شود، تا حواشی بر متن غلبه پیدا نکنند. اول توجه به عنصر زمان است، اینکه آن زمان به درستی یا غلط، ترجمه دکارت به نفع رویکرد غربی بوده به معنای این نیست که تا ابد چنین باشد، یا اینکه ترجمه آثار هگل، امکان‌هایی را برای باروری رویکرد ایرانی، اسلامی فراهم می‌کرده است، به معنای این نیست که تا ابد چنین باشد. در واقع اینها همه حکایت از دواصل دارد، یکی همان پرسش «چه چیز را چه زمانی ترجمه کنیم؟» و دوم اینکه ترجمه‌ها می‌توانند امکان‌هایی را بارور کنند و امکان‌هایی را از بین ببرند. دوم اینکه در زمینه علوم تجربی، ادبیات، هنر، علوم انسانی و... نیز همین امر صادق است. یعنی کدام کتاب ریاضی یا فیزیک، کدام نمایشنامه یا رمان، کدام موسیقی یا سینمایی، کدام علم انسانی و با کدام اندیشمندان، چه زمانی و از چه زبانی باید ترجمه شوند تا زمینه برخی امکان‌ها بارور شود و جلوی برخی امکان‌ها گرفته شود؟ و سوم اینکه همچنان که امرتو اکو در یادداشت «زبان، قدرت و نیرو» متذکر شده است، تداخل نیروها خود بحثی مفصل است که امکان‌های تک ضلعی را دارای ابعاد تازه و ترکیبی می‌کند و این یعنی اگر قبول کردیم ترجمه قدرت است و در ساختار قدرت سهم دارد، باید دقت داشته باشیم - چه به عنوان سیاستگذار، چه به عنوان تحلیلگر و... - یک کتاب، یک نویسنده، یک موضوع در کنار دیگر آثار و دیگر نویسندگان آن موضوع و در کنار موضوع‌های دیگر دارای یک پیوستار فرهنگی، اجتماعی و سیاسی خواهند بود و اثرگذار خواهند شد و باز این یعنی، برای فهم جریان ترجمه - چه آن را با برنامه هماهنگ شده بدانیم و چه بی‌برنامه و چه ترکیبی از این دو و چه در صورت برنامه هماهنگ شده آن را دارای باز یگرانی ثابت بدانیم یا متغیر و چه اهداف آنها را بدانیم یا نه - از یک طرف، تحلیل آن و در نهایت سیاست‌گذاری صحیح برای جهت دادن جریان ترجمه در مسیر پیشرفت فرهنگی و تمدنی ایران اسلامی، باید طرح کلی پیوستاری بودن موضوعات و مسائل ترجمه را در نظر بگیریم و بنابر آگاهی نسبت به طرح کلی سخن بگوییم، البته این به معنای نداشتن تأملات جزئی در ترجمه‌های انجام شده نیست.

حال با این اطلاعات و نکات می‌توان پرسید: «آیا مُد شدن برخی آثار، برخی نویسندگان یا برخی مسائل در حیطه‌های مختلف، تصادفی است؟»

وقتی در دهه هشتم قرن هجدهم، شورشیان مستقر در سرزمین سرخپوستان اسیل، حساب خود را با هم کیشان خود جدا کردند و نام «امریکا» را برای سرزمینی که به زور تصرف کرده بودند، انتخاب نمودند، بخوبی می‌دانستند برای کسب هویت مستقل باید گام‌های مؤثری بردارند. یکی از نخستین گام‌ها در جهت جدایی زبان انگلیسی امریکایی از انگلیسی انگلیسی بود. گزارش این تلاش را می‌توانید در «قصه زبان انگلیسی»، نشر دانش، سال ۸، شماره ۱ از ناصر ایرانی بخوانید. انگلیسی‌های امریکایی ابتدا سعی کردند زبان ملی خود را از انگلیسی به عبوری برگردانند و وقتی به دلایل مختلف نتوانستند، با اینکه طبق گزارش‌های تاریخی تا ابتدای ۱۷۸۰ بین گفتار و نوشتار انگلیسی در سرزمین امریکا با انگلستان هیچ تفاوتی نبود، ولی در پی استقلال آن، ابتدا لغات و واژگان شروع به تغییر کرد و بعد لهجه امریکایی ساخته و ترویج شد.

اما چرا شورشیان استقلال‌خواه اینقدر اصرار بر تغییر و تمایز بین زبان خود با زبان انگلیسی انگلیسی داشتند؟

هر چند جواب این سؤال در طول تاریخ برای اهل اندیشه پدید می‌شود است، اما امروزه با بسط مباحث هویت و هویت فرهنگی و تأثیر این هویت در قدرت سیاسی، اجتماعی از طرف اندیشمندان علوم اجتماعی و... بخوبی می‌دانیم «زبان» مهم‌ترین و کانونی‌ترین عنصر هویت فرهنگی است. بدون داشتن زبان مستقل و قدرتمند، سخن گفتن از هویت فرهنگی و قدرت اجتماعی، سیاسی امری عبث خواهد بود. اما بحث از اصالت زبان در هویت و هویت فرهنگی چه نسبتی با مباحث مطالعات ترجمه دارد؟

سوزان سیت و آندر لفرور در ۱۹۹۰ با انتشار «ترجمه، تاریخ و فرهنگ» و بعدها در ۱۹۹۸ با انتشار «چگونه فرهنگ‌ها ساخته می‌شوند؟» بخوبی نشان داده‌اند که چگونه مطالعات ترجمه دچار یک چرخش اساسی شده و از مسائلی جزئی مثل مبانی ترجمه و ارزیابی آنها و... فراتر رفته و به صورت یک پیوستار اثرگذار در مطالعات فرهنگی مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد. در آن مجموعه مقالات و تحلیل‌ها، درباره چگونگی تغییر و تحول زبان از طریق ترجمه سخن گفته شده و بخشی از چرخش مطالعات ترجمه را، نسبت مباحث زبان‌شناسی با فرهنگ و اهمیت این مباحث دانسته‌اند.

از آنجا که بخش اندیشه‌ای این مباحث بسیار مفصل است و از طرح بحث ما خارج، برای اهمیت آن به مقاله «زبان، قدرت، نیرو» از امرتو اکو درج شده در نشریه ارغنون، شماره ۴، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و همچنین مباحث دریدا در کتاب «در باب نام»، نشر نی و طرح بحث‌های والتر بنیامین و... و مطالعات فلسفه زبان و نظریه‌های ترجمه مراجعه کنید. این اشاره برای این است که به پیش‌فرض‌ها و بنیادهای این نکته، یعنی تأثیر ترجمه در زبان و تحول آن، توجه داشته باشیم. با این مقدمه نوبت به این پرسش می‌رسد که: ترجمه چگونه اسباب تغییر و تحول در زبان را ایجاد می‌کند؟

برای پاسخ به این پرسش ابتدا نیاز به یک مقدمه کوتاه دیگر داریم، البته تبیین این مقدمه نیز بحثی درازآهنگ می‌طلبد که چون از دایره نکات ما خارج است، به یک اشاره از آن می‌گذریم و آن اینکه همه ما انسان‌ها با زبان و کلمات فکر می‌کنیم و اگر می‌بینیم امروزه زبان جهانی انگلیسی است، که بنابر نظرات کارشناسی و تجربی سریع‌ترین زبان در تغییر، تحول، نوگرایی و واژه‌سازی است، باید به این تأمل برسیم که در جهان تکنیک‌زده و سرعت تکنولوژی، نسبت بین زبان جهانی و زبان علم دارای رابطه معناداری است!

اما ترجمه از چند جهت زبان، فرهنگ، تمدن و هویت یک جامعه را تغییر و تحول می‌دهد و از این طریق در ساختارهای قدرت دخالت می‌کند و سهم خود را از این نیروی وارد شده تعیین می‌نماید. استاد ابوالحسن نجفی در سال ۱۳۶۱ در نشر دانش، سال سوم، شماره دوم مقاله‌ای دارند با عنوان «آیا زبان فارسی در خطر است!»، ایشان در آن مقاله بخوبی با مصادیق متعدد نشان داده‌اند، چگونه گرت‌برداری اسباب اختلال در زبان را فراهم می‌آورد و اینکه گرت‌برداری را نباید به اصطلاحات و واژه‌های ترکیبی فروکاست، بلکه مهم‌تر از آن گرت‌برداری معنایی و گرت‌برداری نحوی است. ایشان ضمن تأکید بر عامل ضعیف بودن مترجمان در زمینه زبان مقصد (زبان فارسی) و ضربه دیدن از این جهت، به چند نکته دیگر اشاره می‌کنند، اول حجم و هجوم ناگهانی زبان‌های بیگانه که یک عامل تمدنی است، یعنی رشد علوم در زمینه‌های مختلف در تمدن غربی و نیاز جامعه ما به این علوم سبب شده است تعداد آثار ترجمه شده به فارسی بسیار بیشتر از حالت متعادل در تبدلات فرهنگی باشد و به سمت تهاجم و نفوذ فرهنگی سوق پیدا کند. دوم توسعه ارتباطات و گسترش آن با ظهور رسانه‌های گروهی، مثل خبرگزاری‌ها، رادیو، تلویزیون و... در آن زمان (وماهواره، فیلم‌ها و سریال‌ها، فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی در زمان حاضر) و شتابزدگی حاصل از انتقال و ضرورت انتقال این اخبار و تولیدات رسانه‌ای که حاصلی جز تکرار و انباشت ترجمه‌های ضعیف نخواهد داشت.

سوم کثرت مهاجرت‌های رفت و برگشتی نسل‌های جدید و پایین آمدن سن این مهاجرت‌ها است. اگر بخواهیم این سه عامل بیان شده از طرف استاد نجفی را در زمان حاضر بسنجیم باید بگوییم از نظر کمی و کیفی چند برابر شده است، از طرفی همچنان که در یادداشت اول بیان شد، طرح این مباحث به معنای کم کردن حجم ترجمه یا برخورد سطحی و ساده‌انگارانه با جریان ترجمه نیست، بلکه باید با آگاهی نسبت به این



امروزه زبان جهانی انگلیسی است، که بنابر نظرات کارشناسی و تجربی سریع‌ترین زبان در تغییر، تحول، نوگرایی و واژه‌سازی است، باید به این تأمل برسیم که در جهان تکنیک‌زده و سرعت تکنولوژی، نسبت بین زبان جهانی و زبان علم دارای رابطه معناداری است!

